

در چهار دیواری اندیشم

در اینجا، در این خانه آرام سکون
در این پارک گل آلود و خاکستری
وبروی این آب راکد و استاده باران
رقص خاموش مرغابی ها را می بینم
و در دایره آرام آن گردش ایام را

طفلک خاموش و ژنده
از فراز شرجه زندگی می خواهد پایین خزد
به او آواز می دهم: (پسرم به پایین مرو- - -
پرواز تو به آن بالا ها باید بود
پسرم به پایین منگر که همه گل و لجن است
بسوی بالا بنگر، آسمان روشن است)

در این جا در این خانه بزرگ سکون
من نقش آسمان و پرنده ها را
در آینه گل آلود آب
وارونه می بینم
(شاید این جهان چه زیبا می بود - - -
- - - اگر فقر نمی بود!)
و من به این جمله تکراری تکرار - - - که بگوش دلم طنین می کند، می خندم

و من به آن جوانان می اندیشم
که با تیله های پلاستیکی اندوه، در طلوع زندگی غروب می کنند
که یک شنبه هاتکری هابسر، بار اندوه خود بدوش می کشند
و من به آن دختران می اندیشم که - - -
با لباسهایی ژنده و پاره، در زیر چادر غربت
با دل های مایوس، با دامنی های پاره
پاکدامنی و عفت راجاروب میکنند
و من به آن طفلکان پا برهنه و گرسنه و محروم می اندیشم
و من - - -

و من بتو می اندیشم
ای مادر - - - - ای میهن بی چاره
و من به تو می اندیشم و در اندیشه رهایی توام
می خواهم با پنجه هایی خون آشام، بدرم سینه صیادرا
و من به آن مرده های متحرک با کفن های سفید
و به آن نقاب های بی روح می اندیشم
که سرد و خاموش در جاده هایی بی تفاوتی روانند
و به برابری انسان و حقوق زن می اندیشم

در این جا در این خانه بزرگ فقر و نا برابری
من به گوهر والای انسان می اندیشم
و من تلاش بسوی زندگی را می بینم
و من به عشق بزرگ به حقیقت می اندیشم
و من به آن زن با چادر سبز و پر گل دامن
و به آن چهره کبود از سیلی ستم می اندیشم
به برابری و حقوق زن می اندیشم

در این جا در این قلعه پوسیده زندگی

من به غرش طوفان می اندیشم

و به رعد و برق

و به گردش ایام می اندیشم

و به درد مشترک می اندیشم

در میان خاک های نرم غبار می پراکنم

و با دختر یاسمنی بهار، نجوا کنان ببیش می روم

پسرکی پا برهنه - - - ژنده و گنده

از مقابلم گر یه کنان می گزرد

دختر بهار می گوید: مادر او بهار بود در زمستان مرد

مادر او خزان نه بود او را خزان ربود

و من به آن طفلک دیده گریه می کنم

بغض غم گلویم را می فشارد

و اشکی چند از رخسارم می غلظد

من بتو می اندیشم ای با عچه امیدم

ای گل های همیشه بهارم

من نیز برای شما حصار بودم

ای چهار فصل زندگیم

مرا نیز طوفان در ربود

سپیل خروشان در ربود

آیا اکنون شما بی من چگونه اید

آیا کی آبتان خواهد داد

آیا اگر در باغچه حصار نباشد

گل ها را باد نخواهد برد؟

گل ها را باد نخواهد برد؟

سوما کاویانی

کمپ 14-2-2000